

جنبش های دینی ایرانی

در قرنهای دوم و سوم هجری

دکتر غلامحسین صدیقی

پانتس



شرکت انتشاراتی پاژنگ - کریمخان زند نبش ماهشهر پلاک ۲۲

تلفن ۸۸۲۱۶۲۶ - صندوق پستی ۳۸۸-۱۵۷۴۵

Pazhang Publishing Co.

No. 22, Mahshahr St., Karimkhan Zand Ave., Tehran, IRAN
Post Code, 15847, P.O. Box 15745- 388 Tel.8821626

جنبش‌های دینی ایرانی

در قرنهای دوم و سوم هجری

مولف: دکتر غلامحسین صدیقی

چاپ اول

تیراژ: ۳۳۰۰

تاریخ نشر: پائیز ۱۳۷۲

تهران: چاپ بهمن

حق طبع محفوظ

فهرست مندرجات

۱۶-۱۱	پیشگفتار
۱۴۳-۱۷	مقدمه
۳۴-۱۸	الف - وضع دینی ایران پیش از تسلط عرب
۳۸-۳۴	ب - وضع دینی ایران در زمان خلافت چهار خلیفه اول
۶۹-۳۸	ج - وضع دینی ایران در زمان امویان
۸۶-۶۹	د - وضع دینی ایران در زمان عباسیان
۸۹-۸۶	موبدان
۹۸-۸۹	فقالیت ادبی
۱۰۰-۹۸	عادات و رسوم ایرانی
۱۰۷-۱۰۰	آتشکده‌ها

۱۴۰-۱۰۷

مانویت و زندگه

۱۴۳-۱۴۰

دین مزدکی

فصل اول

۱۶۷-۱۴۴

به آفرید

فصل دوم

۱۷۵-۱۶۸

فیروز اسپهبد معروف به سنباد

فصل سوم

۱۹۰-۱۸۶

اسحاق

فصل چهارم

۲۰۶-۱۹۱

استاد سیس

فصل پنجم

۲۳۱-۲۰۷

مقنع

فصل ششم

۲۷۳-۲۳۲

خرم دینان

فصل هفتم

۳۲۶-۲۷۴

بابک خرم دین

۳۳۲-۳۲۷

خاتمه

۳۵۳-۳۳۳	ذیل یکم افشین خیدر پسر کاوس
۳۵۵-۳۵۴	ذیل دوم محمود
۳۶۷-۳۵۶	کتابشناسی مصادر و مراجع
۳۶۲-۳۵۶	۱- به فارسی و عربی
۳۶۷-۳۶۳	۲- به زبانهای دیگر
۴۰۰-۳۶۸	فهرست اعلام

تقدیم به استادان ایرانی و فرانسوی خود
با عرض احترام و سپاسگزاری

... پس آموزگار ت میجای تست
دم پاکش افسون اجبای تست
ادیب پشاوروری

پیشگفتار

به نام آن که آغاز و پایان ازوست و بدوست

دوست گرانقدر ما دکتر غلام حسین صدیقی که در هفتم شوال ۱۳۲۳ ق. مطابق ۱۲ قوس (آذر ماه) ۱۲۸۴ ش. در تهران به جهان چشم گشوده بود، در نهم اردیبهشت ماه ۱۳۷۰ (۱۴ شوال ۱۴۱۱ ق.) به دیگر سرای شتافت.^(۱) انالله وانا الیه راجعون.

دکتر صدیقی رفت و از خود انبوهی شگفت‌انگیز یادداشت - مخصوصاً راجع به مسائل فرهنگی و اجتماعی ایران -، به جا گذاشت، همه گواه عشق به حقیقت و حقیقت‌جوئی او از سر صدق. او مصداق این گفته سرشار از معنی آن سترگ حکیم دنیای باستان بود که فضیلت فضایل دیگر را می‌خواند و در پی دارد. دکتر صدیقی کمال‌طلب هم بود. اما کمال همان حقیقت است و حقیقت همان کمال؛ مگر نه این است که حقیقت هر امری کمال آن امر است و کمال هر چیز حقیقت آن؟ مگر آن را که حقیقت بحث بسیط و به اصطلاح بسیط الحقیقه و

۱- دوست مبادی آداب ما برای ارجاع به مرجعی، دو حرف «ر.ک.» علامت اختصار رجوع کن یا کنید را چندان مؤدبانه نمی‌شمرد و به جای آن «ر.ش» را بکار می‌برد، مختصر: رجوع شود. بنابراین برای تفصیل بیشتر ر.ش: هفتاد مقاله ج ۲، صص سیزدهم تا نوزدهم. و یادنامه استاد دکتر غلامحسین صدیقی صص ۴۲-۴۸، چاپ تهران ۱۳۷۲.

کَلّ حقیقتش می خوانند غیر از آن است که ما کمال محض و محض کمال و کمال مطلق و نامتناهیش می دانیم؟

آری دکتر صدیقی کمال طلب بود، کمال با کُمّله، و در این جهت فزونی خواه و به اصطلاح فرنگی Perfectioniste بمعنی ستوده آن. اما سپارنده این راه باید بر خود بنهد و می نهد که نه این راه را نهایت است و نه وجود متناهی را به آن نامتناهی دسترس، هر چند بسی نزدیک اوست، نزدیکتر از من به من. آن را که حقیقه طالب حقیقت است هیچگاه طلب بسر نمی رسد. دکتر صدیقی روحیه علمی داشت. دانشمندی دانش دوست بود و قائل به قدرت روز افزون عالم شمول و عظمت علم. تا آنجا که گاهی از فحوای کلامش چنان استنباط می شد که با تحصیلان و اصحاب مذهب اصالت علم چندان بی میانه نیست. آن زمان که او در فرانسه تحصیل می کرد و من هم، یعنی دهه چهارم سده بیستم میلادی، حال و هوای محیط فرهنگی دارالعلمهای آنجا مقتضی چنین گرایشی بود. دکتر صدیقی به استادان عالی مقام خود با دیده تکریم و تعظیم می نگریست و پاس احترام ایشان و آراء و عقایدشان را نگاه می داشت.^(۱) او، چون همه دانشمندان واقعی می کوشید آنچه در هر زمینه ای می گوید یا می نویسد مطابق موازین علمی و عالم پسند باشد، عینی و آفاقی باشد و مستند و مدلل به اسناد اصیل و دلایل متقن و، مصون از شائبه هر گونه غرض و میلی. بدین لحاظ احتیاط علمی او گاهی تا حدّ وسواس می رسید.

مردی با این اوصاف و این شرایط چگونه می توانست - جز به حکم ضرورت برای تلقین درسی یا ایراد سخنرانی و پاسخ به پرسشی یا اجابت تقاضای دوستی و ارادتمندی - یادداشتهائی را که محصول عمر او بود، تمام و کامل بینگارد و از فحص و تحقیق و تکمیل آن همه دست بکشد و به تصنیف و تحریر مقاله یا رساله یا کتابی که شاکله آن را در فکر پرورده بود، بپردازد. بگذریم از اینکه کی شعرتر انگیزد خاطر که حزین باشد:

۱- در صفحه بعد از عنوان رساله دکتری او به فرانسوی می خوانیم که آن را به معلم ایرانی و فرانسوی خود اهدا کرده است و در زیر عبارات فرانسوی، به اغلب احتمال به خط خود، این بیت از ادیب پیشاووری را نوشته اند....

پس آموزگارت مسیحای تست دم پاکش افسون احیای تست.

دکتر صدیقی مثل من - نی، نی، این هیچ ندان مانند آن مرد بسیار دان - معتقد بود که تاریخ ایران مصیبت نامه‌ای است دراز آهنگ از سرگذشت ساکنان پاک دل این سرزمین، و گرچه، در همین سرزمین بندرت بوده‌اند شهسواران شیردلی که با شیرین‌کاریهای خود اندکی از تلخکامیهای هموطنان کاسته‌اند. و هر چند که در آسمان فرهنگ ایرانی، گاه به گاه، ستاره‌های قدر اولی از خلال میغهای متراکم تبهکاری و جور و تطاول، با درخششی خیره‌کننده جهان علم و ادب را روشنی بخشیده‌اند؛ و هنوز هم هستند و بعد از این هم خواهند بود. و فرزندان شیر پاک خورده این آب و خاک می‌توانند به وجود چنان هم میهنانی بنازند و مباحثات کنند.

دکتر صدیقی به همین سرزمین تعلق داشت و به همه چیز این سرزمین، سرزمین مقدس ایران، چنان دل بسته بود که هر چه می‌خواست و نمی‌خواست از مصالح و مفاسد - بی‌آنکه بدخواه ملل و اقوام دیگر باشد - برای ایران و مردم ایران می‌خواست و نمی‌خواست؛ می‌دانست و ماهر باید بدانیم که هر چه هستیم از این آب و خاکیم و هر چه داریم از همین آب و خاک است.

سخن کوتاه، دکتر صدیقی، صدیق و صادق بود و بی‌مناسبت نبود که بنا بر وصیت خود او، در فضای آزاد تربیت یکی از اعظم علمای عالم تشیع، شیخ صدوق نورالله مَضَجَّه، و در همسایگی آرامگاه تنی چند از مردان آزاده و بزرگان اقلیم معرفت انارالله برهانیم، به خاک سپرده شد. رحمة الله علیه.

نگارش فرانسوی کتاب حاضر که رساله دکتری غلام حسین صدیقی است با عنوان:

Les Mouvements Religieux Iraniens au II^e et III^e Siècle de l'hégire.

به سال ۱۹۳۸ میلادی در پاریس چاپ شده است. و اما متن فارسی کتاب بر اساس نسخه دستنوشته مؤلف و مقابله با نسخه‌ای ماشین شده که ظاهراً برای چاپ آماده می‌شده است منتشر می‌شود. (۱)

۱ - نسخه دست نوشته که از روی آن ماشین شده است، اوراقی است هر چند ورق لای هم گذاشته شده به شکل جزوه‌های ندرخته (۴۵۹ صفحه) به قطع ۲۰ x ۳۱ سانتیم، در یک صفحه متن و در صفحه مقابل حواشی نوشته شده به خطی کاملاً خوانا و روشن. اثری از روشنی ضمیر و صراحت لهجه آن شادروان. متأسفانه از این جزوه‌ها چند تائی یعنی از صفحه ۳۳۱ تا ۴۲۴ برابر صفحات ۲۱۱-۲۸۰ رساله

صفحات نسخه ماشین شده فاقد شماره بود، که با نسخه خطی مقابله و شماره گذاری و مرتب شد و این مهم را آقای دکتر حسین صدیقی خلف صدق مؤلف بعهدہ گرفتند و بخوبی انجام دادند. در نتیجه همین تطبیق بود که نا کامل بودن نسخه خطی و جا به جا شدن بعضی از اوراق ماشین شده، معلوم گردید. علاوه بر این، مقابله متن فارسی را با نگارش فرانسوی آن بنده انجام دادم، برای رفع پاره‌ای مشکلات در ضبط بعضی اعلام و رفع موارد ابهام و احیاناً دستکاری مختصری در ترکیب معدودی از جملات که احتمالاً به روشن تر شدن مفهوم عبارت کمکی می‌کرد. اختلاف نسبتاً کمی که میان متن فارسی و نگارش فرانسوی کتاب به چشم می‌خورد همه در جهت تکمیل یا تفصیل مطالب است و ارجاع به مراجع بیشتر یا ندره استفاده از تعبیری روشن تر.^(۱) صرف نظر از این موارد جزئی می‌توان گفت که نگارش فارسی و فرانسوی کتاب جمله به جمله تقریباً مطابق با یکدیگر است، جز فصل چهارم کتاب - در لَف اوراق خطی نگارش فارسی، آنجا که فصل چهارم است و راجع به استاد سیس، اوراق دیگری گذاشته شده است در حدود سی ورق به خط آقای دکتر صدیقی با؛ حواشی و قلم خوردگیهای متعدد که ظاهراً پیش نویس مقاله‌ای بوده است در خصوص استاد سیس و ماجرای وی. در

فرانسوی تاکنون یافت نشده، شاید بعداً در پوشه‌های مربوط به موضوعهای دیگر پیدا شود و شاید هم بعد از ماشین شدن نقله شده باشد.

نسخه ماشین شده، ظاهراً بدین منظور تهیه شده بوده است که مؤلف بعداً اصلاحاتی را که لازم بدانند، در آن انجام بدهد و احیاناً مطالبی بر آن بیفزاید. اما چند یادداشت کوتاهی که در ذیل بعضی از نخستین صفحه‌ها نوشته شده و نظایر آنها در موارد دیگر یادداشت نشده است، دلالت دارد بر اینکه بقیه اصلاً خواننده نشده است و اگر شده بر سیل اتفاق بوده، چند صفحه‌ای از اینجا و آنجا. ۱- مانند نقل عین متنهایی از نسخه‌های خطی فارسی یا عین اشعار عربی و حال آنکه در رساله فرانسوی ترجمه آنها آورده شده یا خلاصه شده - راجع به ابومسلم و حسب و نسب و صفات وی آنچه در حاشیه ۳ ص ۴۰ است در گزارش فارسی با تفصیل بیشتر - در متن آورده شده است - درباره مانی و مانویان نیز تفصیل بیشتری هست - همچنین در خصوص شمرده شدن مازیار از خرم دینان و داستان نامه نویسی بابک به او، حاشیه نسبتاً مفصلی افزوده شده است. - در ذیل اول راجع به افشین در مورد دستگیری او به امر خلیفه حاشیه‌ای افزوده شده، و همان جا یادداشتی در اینکه «نوح بن اسد اسماعیل سامانی بوده» - و نیز -> راجع به دستگیری حسن بن افشین و آوردن او به سامرا - در همین ذیل آنجا که ذکری از کتابهای کلیله و دمنه و مروک رفته، حاشیه مفصلی اضافه شده است - و نظایر اینها.

روی این اوراق یادداشتی است به خط مؤلف با این عبارت «این مقاله در واقع اصلاح و اکمال بخش استاد سیس در رسالهٔ دکتری نگارنده است (با حواشی جدید)». در حاشیهٔ چپ بالای ورق اول به همان خط نوشته شده است «مقالهٔ استاد سیس را در تاریخ ظهر ۲۵۳۷/۳/۲۷ در سازمان دانشنامهٔ ایران و اسلام (بنیاد پهلوی) به آقای احمد بیرشک دادم غ.ح.ص. (روی کاغذ مخصوص سازمان)». پس چنین استنباط، و بلکه با توجه به همهٔ جوانب امر، محرز می‌گردد که مؤلف اگر نمی‌خواسته است که در موقع مقتضی این مقاله را به جای فصل چهارم اوراق ماشین شده بگذارد، لااقل تیت «اصلاح و اکمال» آن را با استفاده از آن داشته است. ما نیز باید چنین کنیم. برای حصول این منظور البته می‌شد از این اوراق (بگوئیم چرک‌نویس) بنحوی استفاده کرد، اما بدشواری. در زیر نظر داشتن پاک نویس آن، احوط و اولی بود.

با سابقه‌ای که از نظم و ترتیب کار دیرینه دوست ارجمندم آقای احمد بیرشک داشتم که همهٔ امور محول به خود را جدی می‌گیرد و به احسن وجوه مقدور، انجام می‌دهد، مراجعهٔ به ایشان را سودمند دانستم. پس از چند روز روگرفتی از آن مقاله در اختیار ما قرار گرفت. سپاسگزارم. اکمال و اصلاح فصل مربوط به استادسیس را آقای دکتر حسین صدیقی انجام دادند و حاصل آن است که در فصل چهارم این کتاب، به روال فصلهای دیگر، به زیور طبع آراسته گردید.

از انتشار نگارش فرانسوی این کتاب با اینکه بیش از نیم قرن می‌گذرد، هنوز معتبر و مورد مراجعه و استناد دانشمندان و اهل تحقیق در زمینه‌های تاریخ ایران و تاریخ ادیان و مذاهب و فرق است.^(۱) به همین لحاظ نشر متن فارسی آن برای استفادهٔ جملهٔ علاقه‌مندان به تاریخ ایران و بخصوص پژوهندگان ایرانی ناآشنا به زبان فرانسوی بسیار سودمند و شاید در حدودی ضروری می‌نمود؛ لذا طبع و نشر آن بر چاپ سایر آثار منتشر نشدهٔ شادروان دکتر صدیقی مقدم داشته شد.

۱- مثلاً در دائرةالمعارف اسلام چاپ جدید (در لیدن) و ایرانیکا و کتاب:

Henri Laoust, *Les Schismes dans L'islam*; Paris 1977.

نثر فارسی این کتاب، برخلاف نثر فاخر نمونه کمی که از نوشته‌های آن شادروان منتشر شده، بسیار ساده و نزدیک به زبان گفتار است؛ گوئی گزارشگر آن پیش آمده‌ها و آن پس آمده‌ها و خلاصه آن سرگذشتها و آن روی داده‌ها، خواسته است که آن را از آغاز تا پایان، قصه‌وار بخوانند و نقل کنند... به همین لحاظ جمله‌ها اغلب با واو، متصل و معطوف می‌شود.

بقصد ویراستاری بنظر رسید مناسب است که تصرفاتی جزئی در نسخه ماشین شده بنمایم از قبیل گذاشتن اعراب بعضی از اعلام مطابق آنچه در متن فرانسوی آمده است، و افزودن «است» در آخر برخی از جمله‌ها و تجزیه قسمتی از آنها با گذاشتن علائم سجاوندی بیشتر، و صرف نظر کردن از چاپ متن نسخه‌های محفوظ در کتابخانه وین و در کتابخانه مرحوم دهخدا از تاریخنامه بلعمی آنجا که مربوط به سرگذشت مُقَنَع است^(۱)، و حذف بعضی از واوهای ابتدای جمله و شاید تغییرهای جزئی دیگر؛

به بادافره این گناهم مگیر تو ای آفریننده ماه و تیر

تهران خردادماه ۱۳۷۲

یحیی مهدوی

۱- به جتهتی که در حاشیه آخر فصل پنجم ذکر شده است.

مقدمه

خدای بزرگ قبایل ایرانی ساکن، در آغاز تاریخ ایشان، اهورامزدا بود. موافق رأی اغلب محققان، در قرن هفتم پیش از میلاد مسیح، زرتشت در مشرق ایران دین مزدائی را اصلاح کرد، ولی مذهب او بزودی تعمیم نیافت، بلکه قرن‌ها دین مزدائی اصلاح نشده در سرزمین ایران معمول بود.

کم‌کم مذهب زرتشتی از مشرق به سایر نواحی ایران رسید، چنانکه در قرن چهارم پیش از میلاد مسیح، این مذهب منسوب به زرتشت در میان مغان دیده می‌شد و بمرور عقاید دینی موجود در میان عوام را تا حدی تغییر داده و خود نیز تغییرات و تطوراتی یافت و مذهب غالب شد، بی‌آنکه جمیع آن تقسیمات جزء را از میان ببرد. اشکانیان، اگر چه خود را دوستدار یونان می‌گفتند، ولی به احتمال بیشتر ایشان مذهب زرتشتی داشتند و اسامی پادشاهان این دولت شاهد دل‌بستگی ایشان به خدایان ملی است.^۱

۱- ایران در عصر ساسانیان ص ۳۳- ترجمه به فارسی از رشید یاسمی، ص ۱۶-۱۷

از خصایص و ممیزات پادشاهان هخامنشی و اشکانی و ایرانیانی که در عصر ایشان می‌زیسته‌اند بطور عموم دارا بودن روح تساهل مذهبی و آزاد گذاشتن پیروان ادیان مختلف و احترام به آراء و عادات ملل دیگر می‌باشد ... «برای تمجید این پادشاهانی که با صدق و صفا متقی بودند، هر چند اغلب بحکم ضرورت بیرحمی می‌نمودند، باید افزود که فرمانهای ایشان گواه تساهل واسع نسبت به عقاید و اعمال دینی مردم کشورهای تابع آنان است. در بهترین زمان آبادانی خود، شاهنشاهی ایران، چون امپراطوری روم پس از آن، حاوی دینهای بغایت متنوع بود و تمام تابعان این شاهنشاهی از هندیان و آشوریان و بابلیان و یهودان و مصریان، بآرامش در زیر حمایت قوانینی عاقلانه و پدران، زندگی می‌کردند.»^۱

در عصرهایی که دولت هخامنشی و اشکانی در ایران فرمانروائی کرده‌اند نفوذ روحانیان محدود بود و طبقه روحانی طبقه حاکم را تشکیل نمی‌داد.

در سال ۲۴۴^۲ ایرانیان جنوبی بر اشکانیان که ایرانیان شمالی بودند و حکومت ایران را به دست داشتند، غلبه کردند. اردشیر پسر پاپک از طبقه روحانی Caste Sacerdotale پادشاه شد و ایالات ایران را به تصرف آورد و در تحت فرمان خویش قرار داد. فکر اردشیر منحصر به تحصیل وحدت سیاسی نبود، بلکه وحدت سیاسی به نظر او با وحدت دینی توأم بود، به این سبب «آتشها از آتشکده‌های جزء برگرفت و بکشت و نیست کرد» و کسی را به مقام مؤبدان مؤبدی قرار داد و اختیاراتی وسیع درباره امور نظری و عملی دین و مطالب متعلق به معبد زرتشتی به‌وی ارزانی داشت.

اردشیر در وصیت به پسر خود شاپور گوید «بدان که دین و ملک دو برادرند که یکی بی دیگری نتواند بود، چون دین اساس پادشاهی است و پادشاهی حامی دین،

۱- هانری، دین پارسی ص ۲۴۴.

۲- ایران در عصر ساسانیان ص ۸۳- ترجمه فارسی، ص ۵۲.

هر چه بر اساسی قرار ندارد معدوم می‌شود و آنچه نگاه‌دار ندارد ضایع می‌گردد»^۱ (اردشیر نسبت به یهودان که در زمان اشکانیان با ایشان خوش رفتاری می‌شد و به همین نظر ایشان با پادشاه اشکانی در دفع دشمنان یاری می‌کردند و در جنگ با اردشیر هم، به اردوان مساعدت نمودند، به بدر رفتاری پرداخت، ولی این طریقه بعد پیروی نشد و یهودان در زیر حمایت ساسانیان بفراموشی می‌زیستند).

پیشوایان مذهب زردشت در دولت ساسانی صاحب قدرت شدند و احیاناً با اشراف بر ضد پادشاه، تباری می‌کردند. در جامعه و بویژه در میان عوام نفوذ و تأثیرشان بسیار بود بطوری که در زندگانی هر یک از ایشان دخالت می‌نمودند، همه چیز می‌بایستی به تصویب و تصدیق روحانیان باشد «نفوذ روحانیان تنها به قدرت ایشان در رسمی شناختن زایشها و زناشوئیهها و جز اینها و اقدام به تطهیرات و قربانیها نبود، بلکه دارائی املاک زمینی و منابع ثروت هنگفت که از جریمه‌های دینی و عشر و بخششها حاصل می‌شد، در این امر دخیل بود، بعلاوه ایشان چنان استقلال وسیعی داشتند که دولتی در دولت تشکیل می‌دادند.»^۲

مؤیدان به کردار و رفتار مردم نظر داشتند و اداره اخلاقی و معنوی ملت، خاصه تا نیمه اول قرن ششم میلادی، در دست ایشان بود. یکی از نتایج این اختیار واسع تولید

۱- مسعودی، مروج، ج ۲، ص ۱۶۲. در عهد اردشیر، یا، اندرزنامه، بند ۴ (ص ۲۲ از ترجمه از عربی به فارسی توسط: س. محمدعلی امام شوشتری، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۶۷، تهران ۱۳۴۸) چنین آمده است: «بدانید که دین و شهریاری دو برادر توأم‌اند که هیچ یک بی همزاد خود نتواند سرپا بایستد. دین بنیاد و ستون شاهی بوده و پس از آن شهریاری نگهبان دین شده است. پس شهریاری ناچار به بنیاد خود نیاز دارد و دین به نگهبان خود. زیرا آنچه نگهبانی ندارد، تباه است؛ و آنچه بنیادی ندارد، ویران.» این فقره نمودار سیاست این شاه و اغلب جانشینان اوست. (اصل ترجمه به عربی عهد اردشیر در ۱۳۸۷ هـ.ق، ۱۹۶۷ م. در بیروت با مقدمه‌ای ممتّع و ذیل، هر دو نتیجه پژوهش و به قلم دکتر احسان عباس، به چاپ رسیده است).

۲- ایران در عصر ساسانیان ص ۱۱۲- ترجمه رشید یاسمی، ص ۷۱.

استبداد در میان مؤبدان بود و دیگر غلبهٔ ظواهر و رسوم دینی و سست شدن عاطفهٔ مذهبی و شیوع تزویر و تقدّس دروغین.

ظهور فرقه‌های مخالف سنت، بر شدت این استبداد افزود. روحانیان زرتشتی چنین می‌پنداشتند که وظیفهٔ حکومت یاری کردن با ایشان در دفع پیروان این فرقه‌هاست، و حکومت نیز بی‌آنکه همه وقت به عواقب وخیم این سخت‌گیری‌های دینی توجه داشته باشد، بر طبق این طرز فکر عمل می‌کرد. به این ترتیب، مذهب زرتشتی با سخت‌گیری و تعصب و ناموافقی با دین دیگر، پر از عقاید مطلق و آداب سخت و مناهی آزاردهنده شد.

پیش از آنکه این مذهب، حکومتی و رسمی شود، بی‌شک در نقاط مختلف ایران فرقه‌هایی که از دین مزدائی منشعب شده بود موجود بود، بعضی عقاید این فرقه‌ها را مذهب رسمی بمرور جذب کرد، ولی البته موجب از میان بردن فرقه‌های مختلف مزدائی نشد؛ و فتح مذهب رسمی، پس از آنکه قرن‌ها دین مزدائی در ایران معمول بود و گذشت زمان ناچار گروه و فرقه‌های گوناگون از آن بوجود آورده بود، فتحی ظاهری می‌نمود. شکل معمولی مذهب ساسانی زُروانی بود ولی پس از فتح عرب، ایرانیان این شکل را رها کردند و برای از میان بردن افکار زُروانی کوشیدند.^۱

کیش رسمی، چنانکه گفتیم، نمودار وحدت مذهبی ایران نبود، بعلاوه تعالیم دینی دیگری که در داخل و خارج ایران پس از تشکیل دولت ساسانی پدید آمد، وحدت صوری را هم از میان برد. دین مانی و دین مزدک در داخل ایران، و دین مسیحی و بودائی در خارج، معروفترین کیشهای مخالف مذهب زرتشتی بود. درست نمی‌دانیم که تا چه اندازه پیدائی دو دین ایرانی مانی و مزدک مربوط به رفتار استبدادی روحانیان زرتشتی و سرگشتگی و محرومی فرد در برابر سنت رایج بوده است، ولی از عکس‌العمل مؤبدان زرتشتی در برابر آنها بحد کافی آگاهی داریم.

۱- ایران در عصر ساسانیان ص ۱۴۴-۱۵۳- ترجمهٔ فارسی، ص ۹۴-۱۰۱.

مانی ایرانی و پدرش از مردم همدان و مادرش از اعقاب پارتها بود. پدرش فاتک از همدان به بابل که جزو قلمرو حکومت ایران محسوب می‌شد، رفت و به مذهب مُقتَسِلَه (Batiseurs) درآمد. مانی در نزدیکی بغداد کنونی در سال ۲۱۵ یا ۲۱۶ میلادی متولد شد و به مذهب پدر خود بود تا آنکه بزرگ شد و به کیشهای رایج این ناحیت، یعنی زرتشتی و عیسوی و طریقه‌های عرفانی، آشنائی پیدا کرد و مذهب پدری را رها نمود. در زمان اردشیر سفری به هند کرد و با اندیشه‌های هندیان آشنائی یافت و از ایشان چیزهائی اقتباس نمود^۱؛ و مذهبی ساخت و به دعوت به آن پرداخت. مانی پس از مرگ اردشیر به ایران بازگشت و هنگام تاج‌گذاری شاپور اول (۲۰ مارس ۲۴۲) با این پادشاه دیدار نمود و او را به مذهب خود خواند. شاپور به وی مهربانی کرد و به او اجازه داد که به نشر عقاید خویش پردازد. مانی، بیرون از ایران، به سرزمینهای شمال شرقی، به سفرهائی که بیشتر از بیست سال طول کشید پرداخت و چون هرمز اول (۲۷۲-۲۷۳) به پادشاهی رسید به ایران بازگشت. هرمز بزودی مرد و جانشین او بهرام، با وی بدرفتاری نمود و ظاهراً به تحریک مؤبدان او را به زندان انداخت و مانی پس از بیست و شش روز، از رنج عذاب و شکنجه در ۱۴ فوریه ۲۷۶ جان سپرد. مذهب مانی در زمان حیات او در تیسفون و بابل و مِیسِن و اِدِس (رُها، اورفَه کنونی) و شوش و ارمنستان و هند و دیگر نقاط ایران شایع گشته بود، ولی سخت‌گیری و تعصب روحانیان زرتشتی موجب شد که پیروان او عقاید خویش را پوشیده دارند. مذهب مانوی، چنانکه پس ازین خواهیم دید، در درون ایران از میان نرفت بلکه تنها نشر آن کندی گرفت و بیرون ایران که مقتضیات شیوع و رواج آن موجود بود، شایع و رایج گشت.^۲

۱- آراء الهند، ص ۲۷.

۲- برای تفصیل شرح حال مانی و عقاید دینی او رجوع شود به ایران در عصر ساسانیان، ص ۱۷۴-۲۰۰. ترجمه، ص ۱۱۷-۱۳۵، و تبعات در دین مانی از ویلیام جکسن (ص ۳-۲۰) و دین ←

مزدک در زمان کواذ ظهور کرد (۴۸۷-۴۹۸ و ۵۰۱-۵۳۱). در مسائل نظری ظاهراً میان تعالیم او و آراء مانی اختلاف بسیار نبود. امری که سبب شهرت و محکومی مزدک شد عقاید اجتماعی اوست. کواذ مذهب او را پذیرفت و این امر بر پیروان او افزود. روحانیان زرتشتی که با هر گونه آراء مخالف سنت، دشمنی می نمودند و از قدرت یافتن مزدک در پیشگاه شاه خرسند نبودند با دسته‌ای از بزرگان همدست شده بر شاه شوریدند و او را به زندان افکندند و زاماسب برادر او را به تخت نشاندند؛ ولی یکی از هوی خواهان کواذ، سیاوش که از اشراف بود و ظاهراً به عقاید مزدکی گرویده بود، او را از زندان رها کرد و کواذ فرار کرده به دربار خاقان هیطل رفت. خاقان او را بخوشی پذیرفت و لشکری به وی داد. کواذ به ایران آمد و تاج و تخت را بازگرفت (۴۹۸ یا ۴۹۹) لکن دیگر چون گذشته به پشتیبانی مزدک و مزدکیان پرداخت.

در سال ۵۱۹ مسأله جانشینی مورد نظر قرار گرفت. کواذ سه پسر داشت: کاووس که بزرگتر بود، زام که یک چشمش کور بود و به این علت نمی توانست شاه شود، و خسرو که کواذ مایل بود او را جانشین خویش گرداند. کاووس دین مزدک داشت و مزدکیان که رونق کار خود را در شاهی او می دیدند به جانشینی او مایل بودند. طرفداران مزدک در ولایات موجب اغتشاش و شورش شدند، و در امر ملک داری و خانواده اضطراب و تشویشی روی نمود «عواقب وخیم تبلیغات مزدکی موجب وحشت شاه شد. پس از آنکه چند سال نسبت به هم‌دینان خود تساهل نشان داد، رفتار و اعمال ایشان کم‌کم به وی ناروا و ناخوش آمد؛ درین وقت یک باره به طرف روحانیان زرتشتی روی آورد.»^۱

مزدکیان را در مناظره دینی حاضر کردند، کواذ خود کار را در زیر نظر گرفت.

→ مانویان تألیف برکیت.

۱- پادشاهی کواذ و مذهب اشتراکی مزدک، ص ۱۲۱.

کوشش خسرو که حق خود و اساس جامعه کشور را در خطر می‌دید، با کینه مؤبدان توأم گشت، مزدکیان محکوم شدند و سربازان، آنان را با رئیسشان از میان برداشتند. (نمی‌دانیم چقدر مزدکی درین توطئه از میان رفتند، ارقامی که مؤلفان اسلامی و ایرانی داده‌اند غالباً بی‌اساس است، ولی ظاهراً جمیع بزرگان مزدکی درین وقت کشته شدند، و چون بعد، قانون، پیروان مذهب جدید را محکوم شمرد و کشتار شروع شد، نومذهبان پراکنده و بی‌رئیس نتوانستند در برابر مخالفان پرشور خود پایداری کنند و معدوم گشتند. دارائی ایشان ضبط شد و کتابهای دینی ایشان را سوختند.)^۱ ولی بقایای پیروان این کیش که عدهٔ ایشان بسیار بود در سرزمین ایران مخفیانه به باورهای خود باقی ماندند.

گذشته از دو دین مذکور که با تعالیم مذهب زرتشتی اختلاف فاحش داشتند، مذهبهای دیگری که ظاهراً چندان مهم نبودند ولی موجب کشمکش و نفاق می‌شدند، در ایران پیروانی داشتند و بعضی از آنها گویا پیش از تشکیل دولت ساسانی، در میان ایرانیان، رواج داشتند ولی آگاهی کافی دربارهٔ آنها و راجع به مؤسسان آنها نداریم. این مذهبها عبارت است از کیومرثیه^۲ و کینویه^۳ و ماهانیه^۴ و مسخیه^۵ و تناسخیه^۶ و صیامیه^۷.

۱- ایران در عصر ساسانیان، ص ۳۰۰. ترجمه ص، ۲۵۳.

۲- ملل ونحل، ص ۱۸۲.

۳- ملل ونحل، ص ۱۹۶؛ مقدسی، ج ۴، ص ۲۴.

۴- ملل ونحل ص ۱۹۴؛ کتاب الفهرست، ص ۳۳۹؛ کتاب البدء والتاریخ، ج ۴، ص ۲۴؛ التنبیه والاشراف، ص ۳۵۳ و ص ۳۵۵.

۵- کتاب الفرق بین الفرق، ص ۳۴۷؛ ملل ونحل، ص ۱۸۵؛ کتاب البدء، ج ۱، ص ۱۴۲. در کتاب اخیر مسخیه، نسخه ضبط شده است.

۶- ملل ونحل، ص ۱۹۷.

۷- ملل ونحل، ص ۱۹۷. نام سه فرقهٔ اخیر اصلاً عربی است، ممکنست که این سه فرقه از شعبات ←

به قول مسعودی از میان مجوس جمعی معتقد بودند که جهان آغاز و پایان ندارد، و جمعی می‌گفتند که آغاز داشت ولی پایان نخواهد داشت^۱ این قولها ظاهراً به فرقه‌هایی از دین مزدائی تعلق داشته. حمزه اصفهانی گوید که ایرانیان کیخسرو را پیغمبر شمرده‌اند^۲ و مقدسی روایت کرده که بعضی از ایرانیان هم جمشاد را پیغمبر می‌دانند و هم کیومرث و فریدون را^۳.

بعضی از مؤلفان اسلامی دو فرقه دیصانیه و مرقونیه را نیز که از فرق عرفانی و بیشتر با دین مسیحی بستگی دارند، بواسطه عقاید و آرائی که مؤسسان آنها از دین مزدائی گرفته‌اند، از فرقه‌های دین اخیر شمرده‌اند.^۴

از خطرهای بزرگتری که دین مزدائی را از خارج تهدید می‌کرد نشر دین عیسی در مرکز قدرت شاهان ساسانی و در میان قشرهای مختلف ایرانی بود. دین عیسی از دیر باز و حتی پیش از تأسیس دولت ساسانی، در بابل و کلدیه نشر یافت. در آغاز پیدایش دولت ساسانی، در بین النهرین فرقه‌های عرفانی که از تعالیم دین عیسی اقتباساتی کرده بودند، موجود بود، مانند ماندائیهها و پیروان ابن دیصان و مرقیون و مُغتسله؛ و چنانکه پیش ازین دیدیم پدر مانی یکی از پیروان فرقه مُغتسله بود، ولی هنوز نفوذ دین نصرانی درین نواحی چندان عمیق نبود. «تنها در حوالی ۲۵۰ میلادیست که مذهب عیسوی کاتولیک - پس از مشاجراتی که در قرن دوم، معابد ممالک یونانی و رومی را به تقسیم و جدائی کشانده بود - با عقاید معین و مراتب منظم، به فتح اراضی ساحلی دجله پرداخت»^۵

→ دین مزدائی پس از ظهور اسلام باشند.

۱- مروج، ج ۴، ص ۱۰۹.

۲- تاریخ، ص ۲۷، رجوع شود به کتاب کیانیان تألیف آرتور کریستن سن، ص ۹-۹۲.

۳- مقدسی، کتاب البدء، ج ۳، ص ۷؛ رجوع شود به کتاب کیانیان، ص ۷۵ و ص ۷۹-۸۰.

۴- ملل و نحل، ص ۱۹۴-۱۹۵؛ کتاب البدء، ج ۴، ص ۲۴.

۵- دین عیسی در شاهنشاهی ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۷.